

## منابع ابن خلدون برای تاریخ مغول و تاتار\*

تألیف: والتر فیشل\*\*

ترجمه محسن جعفری مذهب\*\*\*

### چکیده

ابن خلدون در جلد پنجم کتاب العبر و التعریف شرح نسبتاً مفصلاً از مغولان و تاتاران - از ظهور چنگیز خان، پیروزی‌های او در شرق و غرب، و سرگذشت اولاد او تا هلاکو و تیمور - ارائه داده است. وی در العبر از تاریخ مرگ چنگیز خان با سکوت گذشته و تاریخ فرمانروایی چنگیز خان را به دست داده است. او تاریخ تاتاران و مغولان را تا زمان بزرگترین جانشین چنگیز خان، یعنی تیمور، پیش برده است. بیشترین اطلاعات صحیح ابن خلدون از تیمور، حاصل ارتباط او با تیمور به سال ۸۰۳ ه. ق، در دمشق است. وی تصویری کلی از شخصیت تیمور ارائه کرده، که اولین شرح مفصلاً از تیمور است. ابن خلدون در نوشتن تاریخ مغول از منابع شفاهی و کتبی بهره برده است.

\*. این مقاله، ترجمه‌ای است از

Ibn Khaldun's sources for the History of Jenghiz khan and Tatars, *Journal of American Oriental Society*, vol. 76 (1956) no. 2, pp. 91 - 99.

\*\* . Walter J. Fischel

E-mail: mjafari79@yahoo.com

\*\*\*. عضو هیئت علمی کتابخانه ملی ایران.

درباره منابع شفاهی او باید گفت که خود وی بارها اظهار کرده که مطالبش را از بازرگانان، مسافران و دانشمندانی که از آسیای میانه، چین، خوارزم یا خراسان برگشته‌اند و آنها را در قاهره یا دمشق دیدار کرده، اقتباس نموده است.

کلیدواژه: ابن خلدون، العبر، التعریف، تاریخ مغول و تاتار.

### «الف»

بحث این مقاله، ممکن است کسانی را که به ارتباط ابن خلدون (متوفی ۸۰۸ ه. ق / ۱۴۰۶ م) تنها با تاریخ بربرها و مسلمانان شمال آفریقا خو گرفته‌اند، یا کسانی که او را مؤرخ غرب می‌نامند، متعجب کند. تداعی نام ابن خلدون با تاریخ غرب اسلامی به خاطر خاستگاه او در تونس و اقامت طولانی او در مغرب تا سال ۷۸۴ ه. ق / ۱۳۸۲ م (که آنجا را به قصد مصر ترک کرد)<sup>۱</sup> باشد. ولی این تداعی بیشتر به دلیل کار Deslane است که با تاریخ بربرها و سلسله‌های مسلمان شمال آفریقا<sup>۲</sup> که یکی از اولین کارهای ابن خلدون بود (که به یک زبان اروپایی ترجمه شده بود)، نام ابن خلدون را وارد محافل علمی کرد.<sup>۳</sup>

این تداعی نسنجیده، چقدر می‌تواند درست باشد؟ تنها نگاهی به عناوین و محتویات ۷ جلد کتاب العبر می‌تواند راهگشا باشد.<sup>۴</sup> غیر از جداول که شامل مقدمه معروف اوست<sup>۵</sup> و جلد دوم که ابتدای آن درباره تاریخ اقوام غیر عرب و غیر مسلمان است،<sup>۶</sup> بقیه جلد دوم و تمام جلد سوم و چهارم و حتی قسمت بزرگی از جلد پنجم، درباره تاریخ اسلام در شرق است؛ درباره ظهور و انتشار آن، درباره امویان، عباسیان، سلجوقیان، فاطمیان، مملوکان، سلاطین یمن، فارس، خراسان و غیره؛ و نیز درباره سلسله‌های دیگر مانند سلسله امویان اسپانیا. در حقیقت فقط جلدهای ششم و هفتم، انحصاراً به بربرها و سلسله‌های شمال آفریقا اختصاص دارد.<sup>۷</sup>

یک بررسی صرفاً کمی و آماری، کاملاً آشکار می‌سازد که ابن خلدون گفته‌های بیشتری درباره توسعه اسلام در شرق، در مصر و در سرزمینهای خلافت شرقی دارد تا درباره بربرها و زناته در شمال آفریقا و مسلمانان اسپانیا. و اینکه او می‌تواند و باید به عنوان یک مؤرخ شرق اسلامی (شامل مغولان و تاتاران از چنگیزخان تا تیمورلنگ) نیز به شمار آید.

ابن خلدون در جلد پنجم کتابش و نیز در التعریف<sup>۸</sup> شرحی نسبتاً مفصل از مغولان و تاتاران،<sup>۹</sup> از ظهور چنگیزخان، پیروزی‌هایش در شرق و غرب، سرگذشت اولاد او تا هلاکو و تیمور دارد. او تصویری موثق و معتبر از ظهور و گسترش قدرت تمرچین، نام اصلی چنگیزخان، ارائه می‌دهد.<sup>۱۰</sup> او می‌گوید که: «تاتاران از قبایل ترک<sup>۱۱</sup> و از نوادگان جومر پسر یافت هستند همانطور که در تورا<sup>۱۲</sup> ذکر شده است». او به طور یکنواخت به چنگیزخان، بیشتر عنوان «امیر» یا «سلطان» مغولان می‌دهد که از ۶۱۰ ه. ق / ۱۲۱۳ م<sup>۱۳</sup> بالاستقلال سلطنت کرد.

او پس از آوردن اصل و نسب چنگیزخان و شجره‌نامه‌اش،<sup>۱۴</sup> شرحی از جنگ‌های او و پیروزی‌هایش در چین، در سند، جنگ‌هایش با خوارزم شاهیان،<sup>۱۵</sup> و سپس لشکرکشی‌هایش در ترکستان، در ماوراءالنهر، فارس و غیره دارد. او همچنین توجه قابل ملاحظه‌ای به فرزندان چنگیزخان دارد: او فرزندان زیادی داشت که ناشی از زندگی بدوی و عصبیت او بود.<sup>۱۶</sup>

ابن خلدون مانند سایر مورّخین مخصوصاً با ۴ پسر چنگیزخان به نام‌های طولی، دوشی خان، جغطای و اوگدای، سروکار دارد. او به روایت‌های گوناگون درباره نام‌های صحیح این پسران استناد می‌کند و از منابع خود نتیجه‌گیری می‌کند. اختلاف‌ها معمولاً به سبب بعضی اغتشاشات درباره تعداد پسران عمده چنگیزخان روی می‌دهد. در حالی که او در چند جا فقط از ۳ پسر چنگیزخان به نام‌های طولی، دوشی و جغطای نام می‌برد (بدون ذکر اوگدای) ولی در التعریف نام هر چهار را می‌برد.<sup>۱۷</sup>

او بالاخره به سراغ تقسیم امپراطوری چنگیزخان بین پسرانش می‌رود و به حدود جغرافیایی سرزمین‌هایی که توسط چنگیزخان به هرکدام از آنها اختصاص داده شده اشاره می‌کند.<sup>۱۸</sup> او تأکید دارد که اوگدای، جوانترین، شخص اول امپراطوری «خان»، صاحب تخت، چگونه قراقروم را مرکز امپراطوری خود قرار داد.<sup>۱۹</sup>

ابن خلدون در کتاب العبر، از تاریخ مرگ چنگیزخان با سکوت می‌گذرد، هرچند در التعریف به تاریخ ۶۲۵ ه. ق / ۱۲۲۷ م اشاره می‌کند.<sup>۲۰</sup> او سپس به سراغ هریک از پسران، اعقاب آنها، فعالیت‌های نظامی، پیروزی‌ها و شعباتشان می‌رود.

در سروکار داشتن با هرکدام از پسران و سلسله‌های اختصاصی هریک، شرح ابن خلدون گاه تکراری و خسته‌کننده، است ولی مجموعاً تصویری منظم و خوب و طرحی منطقی از انشعاب‌های جانشینان چنگیزخان ارائه می‌دهد.

البته برخورد بخصوصی با هلاکو بن طولی، فاتح مغولی بغداد و مؤسس سلسله ایلخانی دارد. ابن خلدون به اصل او، توارث سلطنتی بلامنازع او، کشمکش‌های او با خانواده چنگیزخان<sup>۲۱</sup> اشاره می‌کند و فعالیت‌های برجسته همه جانشینان او، از اباقا تا ابوسعید را برمی‌شمارد.<sup>۲۲</sup>

ابن خلدون تاریخ تاتاران و مغولان را تا زمان بزرگترین جانشین چنگیزخان یعنی تیمور پیش می‌برد:

وقتی فرمانروایی فرزندان چنگیزخان نابود شد (البته به نظر ابن خلدون) در ترکستان و بخارا شاهی از نوادگان جغتای به نام تیمور ظهور کرد... و او را «امیر»، «سلطان»، «ملک» می‌خواند.<sup>۲۳</sup> ابن خلدون به تولد و نسب تیمور، قدرت گرفتن او،<sup>۲۴</sup> جنگ‌های او با حسن الصوفی، لشکرکشی‌های او به مازندران و خراسان، فتح اصفهان، شیراز، بغداد و تبریز، تعاقب سلطان احمدبن اویس (که در سال ۷۹۶ ه. ق به قاهره گریخت)،<sup>۲۵</sup> حرکت نظامی او به طرف امپراطوری ممالیک، به سوریه و مکاتبات او با سلطان مملوک مصر (صاحب مصر) برقوق در سال ۷۹۶ ه. ق / ۱۳۹۳ م<sup>۲۶</sup> اشاره می‌کند.

این مسئله ثابت می‌کند که ابن خلدون شرح ظهور تیمور لنگ در کتاب العبر را زودتر از شرح او در کتاب دیگرش التعریف<sup>۲۷</sup> نوشته است. هنگام نوشتن اولین شرح، ظاهراً آشنایی نزدیکی با زمینه ظهور و اصل تیمور نداشته و بنابراین حرف‌های او صریح و نقل با امانت است:

من از شجره او اطلاع ندارم و نمی‌دانم که آیا او واقعاً از اولاد جغتای است یا فقط ادّعاست.<sup>۲۸</sup>

اما بعدها مسایل دیگری بر او آشکار می‌شود. و بیشتر اطلاعات صحیح او که در شرح مفصل او در التعریف آورده شده، از تماس شخصی او با تیمور لنگ در دمشق بسال ۸۰۳ ه. ق / ۱۴۰۱ م حاصل شده است. ابن خلدون تصویری کلی از شخصیت تیمور به دست می‌دهد که اولین شرح مفصل از تیمور است و ما را مدیون این دانشمند عرب می‌سازد.<sup>۲۹</sup>

«ب»

پژوهشگر معاصر در تاریخ مغول و تاتار، منابع نوشته شده و دست اول فراوانی به

زبان‌های مختلف در اختیار دارد و تحقیقات و مطالعات خود را بر آنها قرار می‌دهد. اما برای یک دانشمند عرب در قرن ۸ هـ. ق / ۱۴ م، که جرأت کرد تحقیق مشروحویی از اتّفاقات نزدیک به زمان خود و در ارتباط با تاخت و تاز مغولان و تاتاران بنویسد و اینکه در قاهره اقامت داشت، مواد مکتوب الزاماً بسیار محدود بود، اگر همه در دسترس می‌بود.

این از موارد برتری تاریخ‌نگاری بر شرح‌حال‌نگاری است که کسی مانند ابن خلدون در بررسی منابع کتبی و شفاهی که می‌توانست در اختیار داشته باشد، شرحی چنین از تاریخ مغولان و تاتارها بدست دهد.

درباره منابع شفاهی، ابن خلدون بارها اظهار می‌دارد که مطالبش را از بازرگانان و مسافران و دانشمندانی که از آسیای میانه، چین، خوارزم یا خراسان بازگشته‌اند اقتباس کرده است و آنها را در قاهره یا دمشق دیدار کرده است. او در جایی می‌گوید: اطلاع یافتیم به وسیله مردمی از چین (اهل الصین)<sup>۳۰</sup> که من آنها را ملاقات کردم.

و یا اشاره می‌کند که به برهان‌الدین الخوارزمی، یکی از دانشمندان والای زمانه و می‌گوید: «او به من گفت». <sup>۳۱</sup> او همچنین به طور مبهم و سر بسته به خبر العجم، <sup>۳۲</sup> یا اخبار ملوک التخت <sup>۳۳</sup> اشاره دارد.

ولی ابن خلدون صریحاً به منابع مختلفی اشاره می‌کند و از آنها به طرق مختلف استفاده می‌کند که در اینجا مورد بررسی بیشتر قرار می‌گیرند. در زیر، آنها به ترتیب زمان تألیف معرفی می‌گردند:

۱. ابن خلدون برای اطلاعات جغرافیایی خود از منطقه آسیا به «صاحب کتاب الزجر» اشاره می‌کند. متن چاپی بولاق، ظاهراً باعث اشتباه آشکار در نام این منبع شده است. این زجر Zajar باید رُجر Rujar خوانده شود که اشاره دارد به کتاب جغرافیایی معروف الادریسی (متوفی ۵۵۵ هـ. ق / ۱۱۶۰ م به نام نزهة المشتاق که آن را نوشته و به راجر، شاه سیسیل اهدا کرده است. <sup>۳۴</sup> ابن خلدون از این منبع استفاده‌های گوناگونی در آثارش کرده است، مخصوصاً در مقدمه بهتر از دیگر جاهای العبر، و او صریحاً به «صاحب کتاب رُجار» اشاره می‌کند. او به این اثر ادریسی به صورت یک نمونه از تحقیقات جغرافیایی می‌نگرد و از نویسنده و کتاب عالیش تعریف می‌کند، و تأکید بر اینکه ادریسی اثرش را از مقدار زیادی اطلاعات جغرافیایی مهم، برای شاهی که کتاب را به او هدیه کرد، استفاده کرده است. <sup>۳۵</sup>

۲. منبع تاریخی دیگر که ابن خلدون برای تاریخ اوایل دوره خوارزمشاهیان به آن اتکا دارد، کتاب مشارب التجارب و غرایب العرایب نوشته ابوالحسن بن ابوالقاسم البیهقی (متوفی ۵۶۴ م / ۱۱۶۹ م) است.<sup>۳۶</sup> هم ابن خلدون و هم ابن الاثیر<sup>۳۷</sup> از این کتاب به نام مشارب التجارب نام می‌برند.

۳. استفاده ابن خلدون برای دوره مغول از کامل ابن الاثیر (متوفی ۶۳۰ ه. ق / ۱۲۳۳ م)<sup>۳۸</sup> عجیب نیست. او از این مورخ در دوره‌های دیگر و در جاهای بسیار استفاده کرده است.<sup>۳۹</sup> برای تاریخ دوره مغول، ابن الاثیر تفسیری از وقایع می‌کند که برای ابن خلدون به صورت یک منبع واجب دست اول درآمد. گرچه ابن خلدون خود را از احساسات متعصبانه ابن الاثیر (درباره تاخت و تاز مغولان در جهان اسلام) رها نکرده است<sup>۴۰</sup> و شرحی بدون احساسات، عینی و آرام ارائه داده است.

۴. ابن خلدون برای جنگ‌های چنگیزخان و خوارزمشاهان مخصوصاً از تاریخ یا کتاب نوشته شده توسط یحیی بن محمد بن علی النسایی بهره فراوان برده است<sup>۴۱</sup> و گاهی او را النسایی نامیده است. تلفظ دوم صحیح نیست، زیرا مؤلف کسی نیست غیر از شهاب‌الدین محمد بن احمد بن علی المنشی النسوی، نویسنده معروف سیره السلطان جلال‌الدین منکبرنی<sup>۴۲</sup> (که آن را در ۶۳۹ ه. ق / ۱۲۴۱ م به پایان رسانید). او به صورت منشی (کاتب الانشاء) جلال‌الدین منکبرنی،<sup>۴۳</sup> سرور خود را در همه لشکرکشی‌هایش همراهی کرد و به گردآوری اطلاعات دست اول درباره سلسله خوارزمشاهی، که در سیره‌اش آورده کاملاً توانا بوده است. مورخین مسلمان از این کتاب هرچند با نام‌های گوناگون، استفاده فراوانی برده‌اند. ابوالفدا تحت نام تاریخ ظهور التاتار<sup>۴۴</sup> و نویسنده‌اش را تحت نام «محمد المنشی» یا «النساوی المنشی» آورده است. گرچه در یک مورد نام کامل نویسنده را «محمد بن احمد بن علی المنشی النساوی» منشی جلال‌الدین می‌آورد.<sup>۴۵</sup>

۵. تنها منبع فارسی که ابن خلدون در منابع اطلاعاتش از آن نام می‌برد<sup>۴۶</sup> تاریخ جهانگشای، نوشته علاء‌الدین عظاملک الجوینی (متوفی ۶۸۱ م / ۱۲۸۲ م) است،<sup>۴۷</sup> گرچه آن نیز از طریق یک واسطه، یعنی اثر عربی العمری مورد استفاده ابن خلدون قرار گرفته است.

۶. به خاطر عدم توانایی ابن خلدون در استفاده از منابع فارسی، او نتوانست به طور سودمند از اطلاعات مهم منابع فارسی مانند: ناظرالجوزجانی (متوفی ۶۵۸ ه. ق /

۱۲۶۰ م) رشیدالدین (متوفی ۷۱۸ هـ. ق / ۱۳۱۸) و صّاف (متوفی ۷۲۷ هـ. ق / ۱۳۲۷ م) و دیگران استفاده کند.<sup>۴۸</sup> گرچه به نظر می‌رسد او به اهمیت حداقل یک مورّخ ایرانی، رشیدالدین پی برده باشد، با استفاده از فقط یک عبارت از کتاب العبر، آنجا که می‌گوید: ابوسعید، آخرین حاکم ایلخانی ایران، سلطنت خود را با قتل «ابوطیب رشیدالدوله فضل الله بن یحیی الهمدانی آغاز کرد... او تاریخی نوشت که در آن اخبار تاتار، نسب آنها، قبایل آنها. (که آن را به صورت درختی نشان داد که ما نیز در کتابمان آورده‌ایم) جمع کرده است.<sup>۴۹</sup>

۷. ابن خلدون در جاهای مختلف العبر اشاره دارد به تاریخ مؤید اسماعیل ابوالفدا صاحب حماة، که یکی از مهم‌ترین منابع برای تاریخ تاتار است.<sup>۵۰</sup> ابوالفدا در این اثر تکیه فراوانی بر ابن الاثیر والنسای<sup>۵۱</sup> دارد و از آنها و دیگر مؤلفین سلف، به کثرت رونویسی می‌کند، ولی شرح تاتاران را تا سال ۷۲۷ هـ. ق / ۱۳۲۷ م پی می‌گیرد. ابن خلدون که تصمیم داشت تحقیق کاملی از تاریخ تاتاران و مغولان تا زمان خودش بنویسد، ظاهراً به منابع قدیمی راضی نبود. از آنجا که هم ابن الاثیر که در بین‌النهرین زندگی می‌کرد (اثرش را در ۶۳۰ هـ. ق / ۱۲۳۳ م جمع آوری کرد) و هم ابوالفدا (اثرش را در ۷۳۱ هـ. ق / ۱۳۳۱ م جمع آوری کرد) فقط با تکیه خاصی بر محیط خود، وقایع مغول را از دیدی محدود مورد بررسی قرار داده بودند، ابن خلدون در جستجوی منابع متأخر برای تکمیل تاریخ خود بود.

۸. برای دوره‌ای که توسط ابن الاثیر و ابوالفدا و النسای بحث نشده بود، ابن خلدون منابع مهم دیگری را یافت و استفاده کرد که به آنها با عنوان کتاب اشاره می‌کند بدون هرگونه عنوان بخصوصی، یا نسبت می‌دهد به نویسنده‌ای به نام شهاب‌الدین ابن فضل الله.<sup>۵۲</sup> این آشکار است که قبل از این اسم، عنوان «ابوالعبّاس محیی‌الدین بن یحیی ابن فضل الله العمری دمشقی شهاب‌الدین»، مورّخ معروف العمری (متولّد دمشق ۷۰۰ هـ. ق / ۱۳۰۱ م و متوفی ۷۴۹ هـ. ق / ۱۳۴۸ م)<sup>۵۳</sup>، که اثر او به نام مسالک الابصار فی ممالک الامصار مواد مهمی درباره تاریخ تاتار را در بر دارد.<sup>۵۴</sup>

این کتاب العمری، شهاب‌الدین بن فضل الله، یکی از بزرگترین راهنماها و منابع ابن خلدون برای تاریخ اخیر تاتار گردید.

العمری مواد زیادی از منابع مکتوب و شفاهی گردآورده و منصفانه نام دانشمندانی را که با اطلاعات به او یاری رسانیده‌اند می‌آورد. ابن خلدون ضمن استفاده از مسالک

الابصار العمری، به او اشاره می‌کند، نه فقط به صورت یک منبع بزرگ در کتابش، بلکه هر جا که از او نقل می‌کند. همانگونه که قبلاً گفته شد<sup>۵۵</sup> او به کتاب فارسی تاریخ علاءالدین عطا الجوینی از طریق او استناد می‌کند، چون استفاده مستقیم از آن امکان نداشته است.

ابن خلدون در ارتباط با شرحش از چنگیزخان و فرزندانش، به دو نویسنده دیگر ارجاع می‌دهد که تطبیق آنها برای نویسنده حاضر، تحقیقی مشکل را ایجاد کرده است. ۹. بعضی عبارات درباره چنگیزخان و فرزندانش و درباره جغرافیای سرزمین‌های تاتار، از سوی ابن خلدون به شخصی به نام شمس‌الدین الاصفهانی (متوفی ۷۴۹ هـ. ق / ۱۳۴۸ م) نسبت داده شده و او را امام المعقولات در شرق می‌نامد که از شاگردان نصیرالدین الطوسی بود.<sup>۵۶</sup> ابن خلدون نام اثر و نام نویسنده را مشخص نمی‌کند، غیر از آنکه او اشاره دارد به او به عنوان نویسنده‌ای که شهاب‌الدین فضل‌الله از او اقتباس کرده است.

در بخش عربی چاپ شده در دسترس اثر العمری، شمس‌الدین الاصفهانی در حقیقت به کرات مورد استناد قرار می‌گیرد و اشارات او درباره چنگیزخان و فرزندانش را وارد کتاب خود کرده است. العمری او را «شیخنا عجیب القرن»<sup>۵۷</sup> می‌نامد و نام کامل او را می‌دهد: شمس‌الدین ابوالثنا محمود ابن عبدالرحمن... الاصفهانی الشافعی.

بر اساس این اسم، هویت او محرز می‌گردد. جزئیات زندگانی او در ذرر الکامنه<sup>۵۸</sup> و شذرات الذهب<sup>۵۹</sup> یافت می‌شود. به گزارش این منابع تراجم،<sup>۶۰</sup> شمس‌الدین الاصفهانی در اصفهان در سال ۶۹۱ هـ. ق / ۱۲۹۲ م (۶۷۴؟ / ۱۲۷۵ م) به دنیا آمد و در ایران تحصیل نمود و در سال ۷۲۴ هـ. ق / ۱۳۲۴ م سفری به مکه رفت و خود را تحت ریاضت فلسفی و شرعی قرار داد و بعد از مسافرتی به بیت المقدس، در سال ۷۲۵ هـ. ق / ۱۳۲۵ م به دمشق رفت و در مسجد اموی روز و شب تدریس کرد. ابن تیمیه از شاگردان او بود و از او با ستایش سخن می‌گفت.<sup>۶۱</sup> او به قاهره رفت و در آنجا امیر قوصون، برایش خانقاهی در قرافه ساخت و او را شیخ آنجا قرار داد.<sup>۶۲</sup> مهارت او در اصول، مبانی فقه و عقلیات بسیار ستوده شده است. او آثار بسیاری در تفاسیر نحوی، فقه و الهیات دارد.<sup>۶۳</sup> او طی طاعون ۷۴۹ هـ. ق / ۱۳۴۸ م درگذشت.

۱۰. به همراه شمس‌الدین الاصفهانی، ابن خلدون اغلب به نویسنده دیگری به نام نظام‌الدین یحیی بن الحکیم نورالدین عبدالرحمن الصیادی<sup>۶۴</sup> اشاره می‌کند. درباره



هویت این نویسنده، ابن خلدون چیزی نمی‌افزاید، جز آنکه او را کاتب ابوسعید آخرین حاکم ایلخان می‌نامد، اما نام او در فصل ابوسعید آورده نمی‌شود.<sup>۶۵</sup> ابن الحکیم باز هم یکی از منابع اطلاعات برای ابن فضل الله العمری بوده و او در مواد متعلق به تاریخ و جغرافیای مغولان و اردوی طلایی، به نظام‌الدین یحیی بن الحکیم اشاره می‌کند که او را با یک رساله قدیمی در جغرافیا آشنا ساخته بود. گاهی او را یحیی ابن الحکیم الطیاری می‌نامد.<sup>۶۶</sup>

در دُرَر الکامنه،<sup>۶۷</sup> از او به عنوان یحیی بن عبدالرحمن الجعبری (یا جعفری) نظام‌الدین، و همچنین به صورت ابن النور الحکیم یاد شده. این شرح با اشاره‌های عالمانه ابن خلدون و العمری موافق است و روایت دُرَر این حقیقت را آشکار می‌سازد که او به خدمت سلطان ابوسعید، حاکم ایلخانی پیوست و به خاطر خط خوشش، نوشتن نامه‌های عربی ابوسعید و تنظیم مکاتباتش با مصر و جاهای دیگر به او واگذار شده بود. او در بغداد به سال ۶۸۵ هـ. ق / ۱۲۸۶ م به دنیا آمد، ابتدا به دمشق و سپس به قاهره رفت، ولی بعدها به بغداد بازگشت. ابن الحکیم یک موسیقی نویس هم بود. اینکه آیا او آثاری داشته معلوم نیست. شاید هم جمع آوری نشده. تاریخ مرگ او معلوم نیست. به گزارش دُرَر، او بعد از سال ۷۷۰ هـ. ق / ۹ - ۱۳۶۸ م در بغداد درگذشت.<sup>۶۸</sup>

این بود اساس منابع کتبی و شفاهی مربوط به تاریخ مغول و تاتار که ابن خلدون از آنها استفاده کرده است. شرح او از دوره مغول، اختلاف نسبتاً زیادی با شرح او از سایر دوره‌های تاریخ اسلام دارد، تا جایی که او سعی فراوان و شرافتمندانه‌ای در شناسایی نام و نشان منابع می‌کند و یک دوره متفاوت از اقتباسات خود را تدارک می‌بیند. به نظر می‌رسد که او برای دستیابی به حداکثر اطمینان، و گزارش دقیق از مطلبی که با زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی آن کمتر آشنایی داشته است، نیاز زیادی به وسواس در استفاده از منابع را حس می‌کرده است.

با وجود استفاده از منابع بسیار و موثق، باز هم نتوانسته به همه جوابها دست یابد و این از اهمیت یادداشت روایت‌های گوناگون است و او در زمینه تاریخ مغول و تاتار به شدت از کمبود اطلاعات می‌نالند و به آن اعتراف دارد. آن‌گونه که به نظر می‌رسد، در هیچ جای کتاب العبر (مانند این فصل) ابن خلدون از عبارتهای «من نمی‌دانم»،<sup>۶۹</sup> «نتوانستم بفهمم»،<sup>۷۰</sup> «من نمی‌دانم این شاهان از چه قبیله‌ای هستند»،<sup>۷۱</sup> «من نمی‌دانم که این نسب نامه‌ها چگونه می‌رسند به...»،<sup>۷۲</sup> «من نمی‌دانم آیا اینکه نسبت با جغطای

دارد صحیح است یا...»،<sup>۷۳</sup> «من نمی‌دانم نسب‌های صحیح کدام است»<sup>۷۴</sup> و غیره، تا این اندازه استفاده نکرده است.

«ج»

تاریخ ابن خلدون درباره مغولان و تاتاران، که ماجرای دو سده از یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ آسیا را دربرمی‌گیرد، فقط یک شرح نظامی، سلطنت و وقایع سیاسی آسیای مرکزی نیست. در سراسر پژوهش، ابن خلدون علاقه ویژه‌ای درباره دیگر مناظر و رویدادها دارد که به او در فهم نهادهای قانونی داخلی، و زندگی مذهبی تمدن مغولی کمک می‌کند.

این باید مورد توجه قرار گیرد که ابن خلدون منبع قابل توجهی از یاسای بزرگ چنگیز خان را ارائه می‌دهد.<sup>۷۵</sup> یاسا کی و چطور به وجود آمد و چگونه در طول سالها به عنوان قانون عالی قبایل متحد مغول توسعه یافت که قسمت‌های اصلی آن توانست در بعضی منابع فارسی و عربی و ارمنی و نیز در یادداشت‌های جهانگردان اروپایی مانند ژان دو پلانو کارپینی (۵-۶۴۴ ه. ق / ۷-۱۲۴۶ م) و و. روبروک (۶۵۱-۶۵۳ ه. ق / ۵۵-۱۲۵۳ م) باقی بماند.<sup>۷۶</sup>

منابع بسیار مهم اسلامی و عربی برای درک یاسا، محتویات و ترکیبات آن، عبارتند از اشارات پراکنده جوینی، ابن العبری، رشیدالدین، ابن بطوطه، و بهتر از همه مقریزی مورخ مصری<sup>۷۷</sup> و البته نه به اندازه میرخواند<sup>۷۸</sup> و سایر منابع متأخر فارسی.

مهم‌ترین شرح از قانون یاسا را می‌توان نزد مقریزی (متوفی ۸۴۶ ه. ق / ۱۴۴۲ م) یافت که ۲۶ ماده را به دست می‌دهد.<sup>۷۹</sup> اشاره مقریزی به اینکه او دانشمندی را ملاقات کرده که نسخه‌ای از یاسا را در کتابخانه‌ای در بغداد دیده، می‌تواند به عنوان نشانه‌ای از وجود متن مکتوب یاسا مورد قبول قرار گیرد.

هیچ کدام از دانشمندانی که درباره یاسا سخن گفته‌اند، با ماخذ آن در منابع عربی آشنایی نداشته‌اند. مثلاً ابن خلدون در کتاب العبر می‌گوید:

چنگیز خان برای مدتش کتابی نوشت و آن را السیاسة الکبیره نام نهاد و در آن به مبادی سیاست حکومتی، جنگی و فرامین عمومی مانند قوانین شریعت پرداخت. او آن را در کتابخانه خود... قرار داد و مانند آن تهیه نشده است.<sup>۸۰</sup>

ابن خلدون منبع اطلاعات خود را درباره یاسا نمی‌دهد، ولی با توجه به ضعف

اطلاعات درباره اصل و ساختمان یاسا، اشارات ابن خلدون باید در راه روشن ساختن این مسئله مهم مورد تأمل قرار گیرد.<sup>۸۱</sup>

«د»

هرگونه دگرگونی در علایق مذهبی فرمانروایان مختلف مغول و تاتار، ذهن تیز ابن خلدون را جذب می‌کرد و به نظر می‌رسد او هیچ فرصتی را برای اشاره به مذهب فرمانروایان آسیای میانه از دست نمی‌داد. به طوری که او به دانشمند مسلمانی اشاره می‌کند به نام شمس‌الدین الباخوری، که در برگرداندن نوه چنگیزخان به اسلام مؤثر بود.<sup>۸۲</sup> و نیز اشاره می‌کند که احمد جانشین هلاکو به دین اسلام درآمد.<sup>۸۳</sup> و ارغون خان طرفدار دین برهمن (دین البراهمه)<sup>۸۴</sup> بود و بت می‌پرستید و وزیر یهودی به نام سعدالدوله یهودی داشت،<sup>۸۵</sup> و پسر ارغون، الجایتو سلطنت خود را با اسلام آغاز کرد.<sup>۸۶</sup> او همچنین تصویری بسیار عالی از شخصیت تیمور لنگ ارائه می‌کند:

این تیمور شاه، یکی از بزرگترین و قوی‌ترین شاهان است. بعضی‌ها از علم او تعریف می‌کنند و بعضی از رفض او (به خاطر برتر شمردن او خاندان علی را). هنوز بعضی درباره سحر و جادوی او می‌گویند، اما اینها صحیح نیست. صحیح این است که او بسیار زیرک است و باهوش، و عادت کرده به مناظره و استدلال درباره آن چه که می‌داند و نیز آنچه که نمی‌داند.<sup>۸۷</sup>

مطلب مهم، اشاره ابن خلدون است به دین خود چنگیز. او می‌گوید «دین المجوسیه»<sup>۸۸</sup> دین چنگیزخان و پدراش بود قبل از آن که زمینی را تصرف کنند و فرمانروایشان بزرگ شود. و این بود تا آنکه بعضی از آنها مسلمان شدند. در نسبت دادن دین المجوسیه به چنگیزخان، ابن خلدون از لغت دیگری نیز استفاده کرده: (دین النجشیه).<sup>۸۹</sup> این واژه در ادبیات عرب بسیار نادر است، زیرا یک واژه شناخته شده پهلوی است به معنای شنوندگان، در سلسله روحانیون مانوی در سمرقند. در صورت فارسی، آن را باید «نگوشا، نگوشک» خواند.<sup>۹۰</sup> در حقیقت این که این کلمه در کتاب ابن خلدون آمده نشانه‌ای است از حساسیت وی به آشنا ساختن خویش با مذاهب و زمینه‌های مذهبی سلسله‌های حکومتی آسیای میانه، به منظور نوشتن تاریخ خود.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. دربارهٔ داستان زندگی وی، ر.ک: اتوبیوگرافی خودش به نام التعریف بابن خلدون و رحالته غربان و شرقان به تصحیح محمد بن تاویت الطنجی، قاهره ۱۹۵۲ م و نیز رجوع کنید به مقالهٔ زیرچاپ نویسنده حاضر (و. ج. فیشرل) به نام اتوبیوگرافی ابن خلدون از خلال منابع عربی دیگر:

Ibn Khaldun's 'Autobiography' in The light of external Arabic sources; *Levi della Vida jubilee volume*, Rome, 1956.

و نیز اثر نویسنده حاضر «فعالتهای ابن خلدون در مصر دورهٔ ممالیک»

Ibn khaldun's activities in Mamluk Egypt; *semitic and oriental studies*, Berkeley, 1952, pp. 103 - 123.

2. *Histoire des berberes et des dynasties musulmanes de l'Afrique septentrionale*, Alger, 1852 - 1856, 4 volumes.

۳. نام ابن خلدون عملاً در اوایل قرن نوزدهم در اروپا شناخته شده بود. گزیده‌ها و ترجمه‌هایی از مقدمه و کتاب الجهرش از ۱۸۰۶ م ظاهر شد. کشف تدریجی کارهای ابن خلدون و رهایی از فراموشی او، خود داستان جالبی دارد که اینجا جای گفتنش نیست.

۴. جلدهای ۱ تا ۷ بولاق، ۱۲۶۷ هـ [تمام اشارات با این چاپ مقابله شد. مترجم فارسی].

۵. مقدمه، اول بار توسط کاترمر Quatremere d' Ebn Khaldoun با نام Les Prolegomenes (متن عربی) تصحیح و در سال ۱۸۵۸ م در جلدهای ۱۶ تا ۱۸ مجموعهٔ Notices et extraits به چاپ رسید. بعدها تصحیحات دیگری از مقدمه در بیروت، قاهره و بولاق چاپ شد.

مقدمه توسط دسلان به فرانسوی ترجمه و بین سالهای ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ م در جلدهای ۲۰ و ۲۱ Notices et extraits در پاریس به چاپ رسید.

چاپ دوم این ترجمه، نسخه‌ای عکسی بود که در پاریس در سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۸ م چاپ شد. ترجمه‌ای انگلیسی از مقدمه توسط فرانتس روزنتال F. Rosenthal تهیه شده که به زودی خاتمه می‌یابد.

۶. متن عربی در ۲ جلد، تنها قسمتی است که با تصحیح جدید، توسط امیر شکیب ارسلان، در سال ۱۹۳۶ م در قاهره چاپ شد.

۷. ر.ک:

C. Gabrieli, "saggio di bibliografia e concondanza della storia d' Ibn Haldun"

*Rivista degli studi Orientali*, (Rome 1923 - 25) در

Vol.x, pp. 169 - 211.

۸. به ویژه ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۸-۵۰۶-۸ و ۶۳-۵۱۵ و نیز التعریف تصحیح طنجی، ص ۳۶-۳۶۲. اشارات پراکنده‌ای دربارهٔ تاتارها و مغولان در جلد ۳ ص ۵۱۸ و ۵۳۴-۵۳۵ موجود است. در آنجا اشاره دارد که شرح کامل را در جای دیگری خواهد داد (یعنی جلد پنجم).

۹. تلفظ تاتار در نوشته‌های ابن خلدون گوناگون است. در العبر این کلمه به صورت تتر آمده، در حالی که در مقدمه (ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۹۲) و در التعریف به صورت ططر آمده است، تلفظ ظظر در التعریف نسخهٔ خطی ورق ۱۳۴ سطر ۴ و ۱۴۰ سطر ۱۵ باید به عنوان اشتباه کاتب، ندیده گرفته شود.

۱۰. ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۵۲۵، س ۱۷، و ص ۵۲۶، س ۲۴.  
 برای افسانه تولدش و نسب او از کاهنین ر.ک: العبر ج ۵، ص ۵۰۶، س ۷، و التعریف ص ۳۶۰، س ۶، و دائرة المعارف اسلام تحت نام «چنگیزخان».
۱۱. العبر، ج ۵ ص ۳۶۹ و ۵۱۵، س ۲۹، و ۵۱۶، س ۱. التعریف ص ۳۵۱ س ۲.  
 او در جاهای گوناگون اشاره دارد که مورّخین و نسب شناسان موافقند که: بیشتر مردم جهان مسکون از دو گروهند، یا از عربند یا از ترک. و اینکه در جهان مردمی نیستند که در تعداد نفرات از آنها بیشتر باشند. اولی (عرب) بیشتر در قسمت جنوبی زمین و دیگری (ترک) در قسمت شمالی زمین زیست می‌کند و در نتیجه در بالای جهان.
- همچنین ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۳، س ۵ و التعریف، ص ۳۵۴، س ۱۳.  
 ۱۲. درباره عقیده این خلدون در مورد کتاب مقدس، ر.ک: پژوهش نویسنده حاضر  
 Ibn Khaldun: "on The Bible, Judaism and Jews" *Ignace Goldziher Memorial Volume*, Part 2 ,  
 Jerusalem, 1956.
۱۳. برای دیدن این عناوین «امیر» «سلطان» «ملک» «خان». ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۵۰۶، س ۱۱ و ۵۲۵،  
 س ۱۷. التعریف، ص ۳۰۰، س ۵.  
 ۱۴. برای اشارات سابق او از چنگیزخان، ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۷-۸۶ و ۱۰۷ و ۱۱۱ تا ۱۱۸ و ۱۲۲ و ۱۳۰ و  
 و ۴۵ = ۱۴۰ و غیره.  
 فصل بخصوصی درباره چنگیزخان بنام «التعریف بچنگیزخان» دارد (العبر ج ۵ ص ۵۲۵). ابن خلدون  
 فقط در ۲ جای دیگر از این عنوان استفاده کرده است. یکی برای زندگینامه خودش التعریف باین خلدون  
 و... و برای یوسف بن کوریون (العبر، ج ۲، ص ۱۱۶، س ۱۳).  
 ر.ک: به اثر نویسنده حاضر «ابن خلدون و یوسفوس»  
 "Ibn khaldun and josippon" , in *Homenaje a Millas - Vallicrosa, vol. I, pp 587 - 98* , Barcelona,  
 1954.  
 اصطلاح عربی برای بیوگرافی که توسط بیشتر مورّخین مسلمان دوره ممالیک استفاده شده، واژه  
 «ترجمه» است. ر.ک: ابن تغری بردی: نجوم (تصحیح پوپر Popper) جلد ۶، ص ۴۳۲، س ۱، و جلد ۷،  
 ص ۸۴۷، س ۱.  
 ۱۵. برای اطلاعات بیشتر در مورد خوارزمشاهیان، ر.ک: العبر، ج ۵، صص ۶۶ = ۱۴۵ و ۳۸۸ = ۳۷۹.  
 برای زمانه آن، ر.ک:  
 E.G.Browne: *Literary History of persia*, Cambridge, 1966 vol. II , pp 426 - 66.
۱۶. التعریف ۱. س ۷۲۵ ص ۵ ج ۶۱. همچنین التعریف، ص ۳۶۳، س ۱، در آنجا می‌گوید که نقش بنوجنطای  
 بسیار مهم شد، زیرا آنها زندگی بیابانیشان را ادامه دادند که فاقد هرگونه خوش گذرانی و راحتی بود.  
 «عصبيت» یکی از مهمترین ارکان سیستم فلسفی اجتماعی ابن خلدون را تشکیل می‌دهد که در مقدمه به  
 خوبی آشکار می‌شود.
۱۷. ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۵۰۶، در آنجا اشاره دارد فقط به ۳ پسر او. در صورتی که در العبر، ج ۵، ص ۵۲۶  
 و التعریف، ص ۱ = ۳۶۰ اشاره به هر چهار پسر چنگیزخان دارد.

۱۸. برای تفاوت اسامی محل‌های واگذاری به پسران چنگیز، ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۵۲۷، در تقسیم متصرفات چنگیزخان بین پسرانش و جزئیات آن، بین التعریف (ص ۳۶۱ و ۳۸۱) والعبر (ج ۵ ص ۲۵ - ۵۰۶) توافق چندای نیست.

۱۹. العبر، ج ۵، ص ۵۲۵، س ۱۸ و ص ۳۰ - ۵۲۹.

۲۰. التعریف، ص ۳۶۱، در حاشیه یک نسخه خطی عربی از التعریف (نسخه قاهره، ورق ۷۸a) یادداشت شده که مرگ چنگیزخان در رمضان ۶۲۴ هـ / ۱۲۲۷ م بوده است.

۲۱. العبر، ج ۵، ص ۵۲۹، س ۲۲، در آنجا اشاره دارد که هلاکو یک خان رسمی نبوده، بلکه فقط از جانب برادرش منکو نیابت داشته و اینکه تصادفاً هیچ سگه‌ای به نام او یا پسرش نیست (به نظر این خلدون).

۲۲. العبر، ج ۵، ص ۵۱ - ۵۴۲ و نیز ج ۵، صص ۸۸ - ۳۷۸.

نیز ر.ک: مقدمه، ج ۲، ص ۱۱۷ و ارجاعات دیگر در کتاب العبر.

درج ۵، ص ۶۳ - ۵۵۱ درباره حسن پزرگ و سلسله مظفریان که به دنبال ابوسعید حکومت کردند، گفتگو دارد.

۲۳. العبر، ج ۵، ص ۵۰۶، س ۲۵ و ۵۰۷ و ۵۳۲، س ۸ و ۵۵۴، س ۱۲ و غیره.

۲۴. ابن خلدون در التعریف، ص ۳۸۲ س ۴ - ۱۰، درباره ظهور تیمور لنگ می‌نویسد:

«بعد در سالهای هفتاد یا هشتاد قرن هشتم، در ماوراءالنهر امیری از بنی جقظای به نام تیمور ظهور کرد، که نزد مردم به تَمُر معروف شد، و او متکفل پسری از خویشاوندان جقظای بود که پدرانش همه از شاهان بودند و این تمر بن طرغای پسر عمویشان بود، و او متکفل کسی از آنها به نام محمود شد و مادرش سرغتمش را به زنی گرفت و دستش در همه ممالک تاتار باز بود، پس تا اقصای دیار بکر بر آنها مستولی شد، سپس به سوی آسیای صغیر و هند رفت، ارتش او همه نواحی را غارت کردند و قلعه‌ها و شهرهایشان را تخریب کردند، که اخبارشان مفصل است پس از آنکه به سوی سوریه رفت و در آنجا چیزهایی انجام داد که معروف است و خدا بر امر خود غالب است. سپس به سوی کشورش بازگشت و اخبار می‌گویند که او قصد سمرقند کرد و آنجا پایتختش بود.»

ر.ک: اثر نویسنده حاضر به نام «ابن خلدون و تیمور لنگ...»

*Ibn khaldun and Tamerlane, Their Historic Meeting in Damascus in 1401 (Berkeley 1952)*

که در آنجا به همه منابع اشاره شده است.

۲۵. درباره احمد بن اویس ر.ک: العبر ج ۵ ص ۶ - ۵۵۲ و جاهای دیگر.

۲۶. العبر، ج ۵، ص ۵۴۰، س ۱۴ - ۱۱ و ص ۵۰۸، س ۲.

برای روابط بین تیمور و برقوق، ر.ک: ابن خلدون و تیمور لنگ... منبع بالا، صص ۵۱ - ۵۰.

۲۷. التعریف، ص ۳۶۳، س ۱۲ و ۳۸۳، س ۳.

۲۸. العبر، ج ۵، ص ۵۳۲.

۲۹. برای اولین اعمال تیمور در غرب، ر.ک:

B. de Mignaneli, *Latin treatise vita Tamerlani (1426)*

که با یادداشتهای نویسنده حاضر و ترجمه انگلیسی به زودی ارائه می‌شود.

۳۰. العبر، ج ۵، ص ۵۳۲ س ۱۲.
۳۱. العبر، ج ۵، ص ۵۳۲ س ۱۴.
۳۲. العبر، ج ۵، ص ۵۳۳ س ۴.
۳۳. العبر، ج ۵، ص ۵۳۰ س ۲۹.
۳۴. العبر، ج ۵، ص ۳۶۰ س ۱۴ و نیز العبر، ج ۶، ص ۹۸، س ۶ و جاهای دیگر و ص ۱۹۹، س ۲۸ (مؤلف کتاب رُجر)
۳۵. ر.ک: مقدمه، ج ۱ ص ۷۵ س ۱۱ و ص ۸۱ س ۳۱ و ص ۸۷ س ۱۶ و ص ۹۳، س ۶. دربارهٔ الادریسی ر.ک: دایرة المعارف اسلام و ترجمهٔ فرانسوی  
Geographie d'Edresi, A. Jaubert (paris 1836 - 1840 ) 2 vols
۳۶. العبر، ج ۵، ص ۹۲.
- برای شرح بیشتر دربارهٔ این نویسنده ر.ک:  
V. Barthold, *Turkestan Down to The Mongol Invasion*, london, 1928 , pp 32 - 33  
*Encyclopedca of Islam*, s.v.
- دربارهٔ زندگی و آثار البیهقی، مقالهٔ کلیم الله حسین (Kalimullah Husain) در:  
*Islamic Culture* (Hyderabad, 1954) vol XXVIII, pp 297 - 318.
۳۷. عزالدین ابن الاثیر الکامل، تصحیح تورنبرک، ج ۱۱، ص ۲۴۹.
۳۸. ر.ک: Brockelmann G. A. L. , 1, p. 345  
در ارزیابی ابن الاثیر به عنوان مؤرخ، ر.ک:  
suppl. , I, pp 587 - 8  
Barlthold, I. c. pp. 2 - 3
- او می‌گوید که: «نویسنده با وجدانی عظیم و شعور انتقادی نادر در آن زمان، مطالب را از همه جا تهیه دید. با مواد مختلف سر و کار داشت و به آثار اسلافش بسیار افزود.»  
نظریهٔ بارتولد در اشاره به ابن خلدون (ص ۴) که: «برای تاریخ آسیای میانه، ابن خلدون که در اسپانیا و آفریقا می‌زیسته، کمتر اطلاعات می‌دهد در مقایسه با ابن اثیر، که از آن استفاده کرده» صحیح صددرصد نیست، زیرا تحقیق ابن خلدون کوششی برای نشان دادن آن است. بلکه نقطهٔ قوت آن را در نظر لسترنج می‌بینیم آنجا که می‌گوید: «تاریخ جهانی ابن خلدون اغلب به عنوان ضمیمهٔ تاریخ کم حجم ابن اثیر شمرده می‌شود».. (17) *The lands of The Eastern Caliphate* (london 1910) p.
۳۹. العبر، ج ۵، ص ۸۵ س ۱۰ و ۹۲ و ۱۱۸، س ۱ و ۱۲۸، س ۱۳ و ۱۳۰، س ۱۷ و ۱۳۸ و ۱۴۴، س ۶ و ۵۲۱، س ۱۰ و غیره.
۴۰. ر.ک: فصل مربوطه در کامل ابن اثیر جلد ۱۲ ص ۲۷۰-۲۳۳ و ۲۷۲ و ۲۸۲ و ۳۰۰-۳۱۷ و ۳۳۰-۳۲۴ و غیره
- نیز ر.ک: E. G. Browne, *Literary History of persia*, I. C. , vol II, pp 427 - 431
۴۱. اشارات ابن خلدون دربارهٔ نسوی در العبر، ج ۵ ص ۱۱۰ س ۱۲ و ۱۱۲، س ۱۷ و ۱۱۸، س ۱ و ۱۲۳، س ۱ و ۱۲۸، س ۱۳ و ۱۳۰، س ۱۷ و ۱۳۲، س ۱۴ و ۱۳۵، س ۷ و ۱۴۴، س ۶ و ۱۴۴، س ۸ و ۵۲۱،

س ۱۰ و ۵۲۵، س ۲۹ و ۵۲۶ س ۱ و ۵۲۹، س ۲۹ و غیره نیز ر.ک:

E. G. Browne, I. C. vol, III p. 12

که اشاره دارد به اشتباهاتش درباره شهاب‌الدین نسایی.

۴۲. درباره این نویسنده ر.ک:

Brockelman, G. A. L. , vol. I, p. 310 & suppl. I, p 552

*Ency. of Islam*, vol. III, p 854,

Barthold, *Turkestan*, I. c. pp. 38 - 39.

و ترجمه متن عربی به فرانسه همراه متن:

O. Houdas, *Vie de Ojelal addin Mankobirti* (paris 1891 - 95)

publ. de l'ecole des lanyves oriet. vivanies, ser. , III vols 9 - 10

۴۳. ابن خلدون (با مصحح چاپ بولاق) اشتباهاً نام منکبرنی را به صورت منکبرس آورده‌اند. ر.ک: العبر، ج ۵، ص ۱۰۸، س ۱۵ و جاهای دیگر.

۴۴. ر.ک: ابوالفدا: المختصر فی اخبار البشر، قاهره، ج ۳، صص ۱۲۹ و صص ۱۵۴.

۴۵. ر.ک: ابوالفدا: مرجع قبلی، ج ۳، ص ۱۳۹ و ۱۵۴ و ۱۵۸.

۴۶. العبر، ج ۵، ص ۵۲۶، س ۱۲ - ۱۳.

۴۷. تاریخ چنگیز خان و جانشینانش، به تصحیح محمد قزوینی، دوره اوقاف گیب، جلد ۱۶، لندن ۱۹۱۳ م.

۴۸. برای اطلاعات بیشتر درباره این آثار، ر.ک:

Barthold , *Turkestan* , I. C.,

E. G. Browne, *Literary History of persia*, I. C. , storey, *Persian literature*, I. C. , *Encyc. of Islam*.

۴۹. العبر، ج ۵، ص ۵۴۹، س ۲۲.

ابن خلدون به اصل یهودی رشیدالدین اشاره نمی‌کند.

برای این مطلب، ر.ک: اثر نویسنده حاضر:

*Azerbaijan in jewish History, Proceeding of The American Academy of Jewish Research, 1953,*

*New york* , pp 13 - 18.

۵۰. ابن خلدون در جاهای بسیاری از تاریخ خود به نام ابوالفدا اشاره دارد (مخصوصاً در جلد سوم).

برای جلد ۵ ر.ک: ص ۳۸۳، س ۲۲، ۵۲۵ (حاشیه)، ۵۳۴، س ۱۱، ۱۶، س ۲۲. درج ۵، ص ۵۳۴، س ۲۵ او نام کامل ابوالفدا را می‌آورد.

۵۱. ابوالفدا در تاریخش چند بار به ابن اثیر (با تحسین فراوان) ارجاع می‌دهد. او سال تکمیل تاریخ کامل را

۵۶۲۸ هـ. ق (۱۲۳۴ م) می‌داند و شرح مخصوصی در این باره دارد (تاریخ، ج ۳، ص ۱۵۸).

و نیز نسوی در سیره خود همه جا از تاریخ ابن الاثیر با ستایش می‌گوید، ر.ک:

Houdas, p 3 , & 399 & 234

۵۲. العبر، ج ۵، ص ۵۲۵، س ۱۵ و ۵۲۵، س ۲۰ و ۵۲۶، س ۱۲ و ۵۲۷، س ۶ و ۵۲۹، س ۲ و ۵۲۹، س ۲۷

و ۵۳۰، س ۱۱ و ۵۳۴، س ۱۱ و ۵۳۴، س ۱۶.



۵۳. رک: منابع ابن الاثیر در:

Bj örkman , *Beiträge zur Geschichte der staat skanzlei im Islamischen Agypten* (Hamburg) 1928, pp. 75 - 6.

G. Wiet, *Les Biographies du Manhal Safi*, caïro, 1932 , N: 233 , pp. 47 - 8 و نیز:

۵۴. این اثر مهم هنوز تماماً منتشر نشده. ترجمه قسمتی از آن بر اساس یک نسخه پاریس توسط کاترمر منتشر شده.

E. Quatremere, *Notices et extraits des manuscrits* (Paris, 1838) vol. 13,

W. Tiesen haysen, *Recueil de materiaux relatifs a l' histoire de la honde d' or , part I, st. Petersburg, 1884.*

در این اثر اشاره دارد به آن قسمت‌هایی از مسالک الابصار که با چنگیزخان و لشکرکشی‌هایش سر و کار دارد. قسمت‌های دیگری از این اثر بزرگ منتشر شده بود توسط:

Gaudefray - Demombynes, *Masalik al - Absar fi Mamalik al - Ansar , Part I, I' Afrique moins I' Egypte, Paris 1927*

Ahmad Zaki Pasha احمد زکی پاشا، مسالک الابصار، بخش اول، قاهره، ۱۹۲۴.

F. Taesehner , *Al - Umarlis Bericht uber Anatolien in , selacm werke Masal'k al - absar fi mamal'k al - ansar, Leipzig, 1929*

۵۵. رک: یادداشت ۴۷

۵۶. العبر، ج ۵، ص ۵۲۵، ۲۰، ۵۲۵، ۲۱، ۵۲۷، ۴، ۵۲۷، ۱۵، ۵۲۹، ۲۷-۲۸، ۵۳۰، ص ۷.

۵۷. بنگرید به: E. Quatremere, *Notices et extraits, vol. 13, I. C. p. 217 , 218 , 222.*

Tiesenlavsen, *Recueil, I. C., p 222.*

احمد زکی پاشا، مسالک الابصار، قاهره، ۱۹۲۴، جلد ۱، ص ۲۳، ۸ و ص ۳۱، ۱-۵. نیز به یادداشت جالب او (ص ۳۱، یادداشت ۱) که از شمس‌الدین به صورت یک مشوق کریستوفر کلمبوس یاد می‌کند.

۵۸. ابن حجر عسقلانی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۰ هـ ج ۴، ص ۳۲۷-۳۲۸، شماره ۸۹۱ و نیز: ج ۳، ص ۱۰۷.

۵۹. نوشته ابن العماد، قاهره، ۱۳۵۱ هـ ج ۶، ص ۱۶۵.

و نیز رک: مراجع او در ج ۶، صص ۲۳۱-۲۵۵.

۶۰. رک: منابع درة الاسلاک فی دولة الاتراک در:

Orientalia, ed. joynbo II, Amsterdam, 1846 , vol. II, p. 392 ,

K. V. Zettersteen, *Beitrage zur Geschichte der Mamluken - sultane (leiden, 1919, p. 227: 19*

۶۱. رک: منابع درباره او در:

Henri Laoust, *Essai sur les doctrines Sociales et politiques de Taki - d - din Ahmad b. Taimiya (Le caire) 1939 , p. 131, Note 1 , p 132 Note 3, p 184 , 497.*

رک: همچنین: E. Quatremere, *Historire des Mongoles de la perse, paris, 1836, p. 12.*

۶۲. برای اطلاعات بیشتر در مورد این خانقاه (معروف به سیر یا قوس)، رک: مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۴۲۲.

این تغری بردی، نجوم، قاهره، ج ۹، ص ۱۴۴، س ۶ حاشیه، در الکامنه، مرجع سابق، ص ۳۲۷.

۶۳. رک: Brockdman, G. A. L. , vol. II, p. llo. suppl. , vol. II, p. 137.

و در، مرجع سابق که در آنجا کارهای او فهرست شده است. آنها شرح هایی به ابن حاجب، بیضاوی، ابن ساعتی، و دیگران است. در مقدمه، ج ۲، ص ۲۲ این خلدون به این نویسندگان اشاره می کند بدون آنکه به شرح آثار آنها توسط شمس الدین اصفهانی اشاره کند.

۶۴. العبر، ج ۵، ص ۵۲۷ و ۱۵ و ۵۳۴، س ۱۱ و ۵۳۴، س ۱۶ و ۵۳۴، س ۲۳.

۶۵. العبر، ج ۵، صص ۵۱ - ۵۴۹.

۶۶. رک: ۱۳۰.

Quatremere, *Notices et extraits* vol 13, P. 173, 187 , 193 , 222 , 236 , 270 , 282

Tiesenlavsens, l.C. , p 213 , 217

۶۷. در الکامنه، ج ۴، ص ۱۸ - ۴۱۷، شماره ۱۱۵۶.

برای منابع بیشتر رک:

E. Quatremere, *Historire des Mongoles*, l. C. , p. 12.

۶۸. ذرر، همانجا، ج ۴، ص ۱۸ - ۴۱۷.

۶۹. العبر، ج ۵، ص ۵۰۶ س ۲۶.

۷۰. العبر، ج ۵، ص ۵۱۶ س ۱۸.

۷۱. العبر، ج ۵، ص ۵۲۷ س ۹.

۷۲. العبر، ج ۵، ص ۵۳۲ س ۱۰.

۷۳. العبر، ج ۵، ص ۵۳۲ س ۱۲ - ۱۳.

۷۴. التعریف، ص ۳۶۰.

۷۵. العبر، ج ۵، ص ۵۲۶ س ۲۹ - ۲۴.

۷۶. برای تفصیل آن رک:

V.V. Barthold , *Turkestan*, l.C. , london 1927 , pp. 41 - 42

C. Aligne, *Mongolische Gesetze*, Leipziger Rechtswisserischa - ftliche studien, Heft 87 (Leipzig, 1934)

V. A. Riasanowsky, *Customary low of the Mongol Tribes*, Harbin, 1929.

G. Vernadsky, "The Problem of The Reconstruction of chenghiz khan's yasa", *Harvard journal of Asiatic studies* , Vol. III , 1937 , pp. 337 - 360.

Twentieth International Congress of orientalistis

(Louvain, 1940) pp 219 - 221

ما متأسفیم که از مطالعات روس ها درباره یاسا توسط برزین، پ. پوپوف و گریگوروف نتوانستیم استفاده کنیم.

پوپوف در مطالعات خود درباره یاسا، وجود یاسا را به صورت مجموعه‌ای حقوقی مستقل و مکتوب انکار می‌کند، بلکه آن را به صورت شفاهی از زبان چنگیز می‌داند.  
نیز ر.ک:

Quatremere: *Histoire de Mongoles de la Perse par Rashid, Eldin* (Paris, 1836) vol. I, pp. cix - cixvll

۷۷. درباره این نویسندگان ر.ک:

Brockelmann

V.V.Barthold

C. A. Storey, *Persian Literature, A Bibliographical survey* (London, 1935 - 1953)

*Ency. of Islam.*

78. C. Langles, *Notice de l'histoire de Ojenguyz - khan* (*Notices et extraits*, Paris, 1999) vol. v, pp. 205 - 216).

و نیز: میرخواند، چنگیز خان، متن فارسی، پاریس، ۱۸۴۱ م.  
۷۹. مقریزی، الخطط، ج ۲، صص ۲۲۲ - ۲۲۰.  
ر.ک: این فصل با ترجمه و یادداشت‌ها توسط:

De Sacy, *ChrestomaThie arabe* (Paris, 1836) vol. II, esp. pp. 161 - 163.

۸۰. العبر، ج ۵، ص ۵۲۴، س ۲۴ - ۲۹.

۸۱. العبر، منابع یاسا در اثر ابن فضل الله العمری

Quatremere, *Notices et extraits*, Paris, 1838, Vol. 13, pp. 269 - 270.

که شایسته است به لیست منابع قدیمی یاسا افزوده گردد.

۸۲. العبر، ج ۵، ص ۵۳۴، س ۱۷ و نیز: ج ۵، ص ۵۳۲، س ۶.

۸۳. العبر، ج ۵، ص ۵۴۶، س ۱۰.

۸۴. العبر، ج ۵، ص ۵۴۶، س ۲۷.

۸۵. العبر، ج ۵، ص ۵۴۶، س ۲۵.

درباره وزیر یهودی او سعدالدوله، ر.ک: اثر نویسنده حاضر:

W. J. Fischel, *Jews in The Economic and Political life of Mediaeval Islam, Royal Asiatic Society,*

London, 1937, pp. 96 - 117.

۸۶. العبر، ج ۵، ص ۵۴۲، س ۹.

۸۷. التعریف، صص ۳۸۳ - ۳۸۲.

ر.ک: اثر نویسنده حاضر:

W. J. Fischel, *Jews in The Economic and Political, life of Mediaeval Islam, Royal Asiatic society,*

London 1937, pp. 96 - 117

۸۸. العبر، ج ۵، ص ۵۲۶، س ۲۶ و ۵۲۷، س ۱ و ۵۳۲، س ۵ و حاشیه و نیز ج ۵، صص ۲۳ - ۱۰۳.  
که همان بیان دربارهٔ هلاکو استفاده شده. رک: التعریف، ص ۳۶۲، س ۳.  
این واقعاً جای تعجب دارد که این خلدون از واژهٔ زردشتی‌گری استفاده کرده، یا آن را با بودسیم اشتباه کرده و یا با پاکانیسم؟  
۸۹. العبر، ج ۵، ص ۵۳۲، س ۴ و حاشیه.  
۹۰. برای شرح بیشتر دربارهٔ این واژه رک:

V. Minorsky, *Hudud al - ' Alam* , Gibb Mem. ser. London, 1937 , p. 113.

در آنجا می‌گوید: در سمرقند قلعه‌ای است مانوی (خانقاه مانویون) که آن را نگوشک می‌نامند.  
و نیز رک:

*Bulletin of london school of Oriental and African Studies*, London 1935 , pp. 250 - 70.

Minorsky, Addenda of *Hudud al - ' Alam* , in

*Ency. of islam* , vol. iv, p. 302 , s. v. shaman

F. Stengiass, *A comprehensive persian - English Pictrionary*, london, p. 1413 , s. v. Naghosa ,

Nighosha.

بنگنرید به منابع جالب:

G. H. Sadighi, *Les Mouvemets religieux Inaniens au*

*lle etau lllc siecle de l'hegrie* (Paris, 1938) P. 107 , Not 3 & foremost

Pierre J. De Menasee, *un apologetique Mazdeenne de Cx siecle ...* [kand Gumanik vicar

(Fribourg) 1945 , chapter xl, p. 229? chapter xvl, p. 240:

و فهرست او از کلمات پهلوی، ص ۲۸۰.